خراسان بزرگ: سال ششم، شماره (۱۸)، بهار ۱۳۹۴
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.6, No.18, Spring 2015

بررسی تحلیلی شورش حاکم ایالت قندهار در دوره شاه‌صفی اول

سید ولی‌اله موسوی[۱]
محمدکریم یوسف جمالی[۲]
احمد کامرانی فر[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۲۰
شماره صفحات: ۲۳- ۱۱

چکیده

ایالت قندهار در قرن دهم و یازدهم هجری به دلیل موقعیت استراتژیکی همواره در سیاست و روابط پادشاهان صفوی و هند از اهمیت و جایگاه ممتازی برخوردار بود. این ایالت به واسطه‌ی قرار گرفتن بر سر راه‌های منتهی به کابل و هرات نه تنها اهمیت نظامی و دفاعی داشت بلکه یک پایگاه مهم بازرگانی و تجاری به شمار می‌رفت و به دلیل عبور و مرور کاروان‌های تجاری و بازرگانی، قندهار یک منطقه تجارت زمینی میان ایران و هند تبدیل شده بود و به دنبال آن وظیفه حاکم این ایالت را سنگین می‌نمود. زیرا تردد و رفت و شد کاروان‌های بزرگ تجاری و بازرگانی نیاز به امنیت جانی و مالی و حراست از مسافران و کالاهای آن کاروانیان داشت تا از تعرض و تعدّی غارتگران در امان باشند.

شورش حاکم ایالت قندهار در سال ۱۰۴۷ هـ.ق در دوره شاه صفی اول (۱۰۵۲- ۱۰۳۸ هـ.ق) و جدایی ایالت قندهار از ایران و الحاق آن به دولت گورکانی هند، از حوادث بسیار مهم دوران زمامداری این پادشاه به شمار می‌رود.

شورش حاکم ایالت قندهار(علیمردان خان زیک) نتیجه سیاست خشن شاه صفی در براندازی حاکمان و رجال دولتی پیشین و اختلاف و رقابت داخلی قدرت دربار صفوی بود که در این میان ملاحظات استراتژیکی این ایالت، غرور، قدرت‌طلبی و انگیزه‌های شخصی علیمردان‌خان حاکم آن ایالت، در تصمیم به شورش را نباید نادیده گرفت.

در این مقاله ضمن بررسی اهمیت ایالت قندهار در دوره صفویه، علل و انگیزه‌های شورش حاکم آن ایالت، سرنوشت شورش، و نقش شورش در مناسبات ایران و هند و نهایتاً پیامدهای آن در دوره‌ی شاه صفی اول مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلید واژه ها:
شاه‌صفی، صفویه، ایالت قندهار، علیمردان‌خان‌زیک، گورکانیان

۱- دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده‌ی علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران. نویسنده مسئول(valimousavi2015@gmail.com)
۲- دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده‌ی علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.
۳- استادیار، گروه تاریخ، دانشکده‌ی علوم انسانی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، اصفهان، ایران.

۱- مقدمه

یکی از ویژگیهای دوران سلطنت شاه‌صفی اول (۱۰۵۲- ۱۰۳۸ هـق) وقوع شورش ها وجنبش‌های گوناگون با انگیزه‌های مختلف در ایالات تحت حکومت صفویان بود. مرگ شاه عباس اول و آغاز سلطنت پادشاه جوان وبی‌تجربه (شاه صفی) فرصت مناسبی بود که بسیاری از ایالات نظیر گیلان، گرجستان، قزوین، قراباغ و قندهار در پی سیاست شاه‌صفی مبنی بر عزل حکام عصر شاه عباس اول و رقابت و اختلاف توام با کسب قدرت در دربار، اقدام به شورش نمایند.

از مهمترین این شورش‌ها، شورش حاکم ایالت قندهار بود که در سال ۱۰۴۷ هـق در محدوده ایالت قندهار به عنوان کانون اصلی‌شورش رخ داد. طراح اصلی این شورش علیمردان‌خان‌زیک فرزند گنجعلی‌خان از سرداران معروف شاه عباس اول بود که پس از پدر به حکومت قندهار منصوب شده بود و با توجه به موقعیت و اهمیت ایالت قندهار و عبور و مرور کاروان‌های تجاری و بازرگانی در این حدود، توانسته بود جایگاه و مرتبت ویژه‌ای در میان دیگر حاکمان ایالات پیدا کند.

شاه صفی که به دنبال اجرای سیاست خشن خود مبنی بر عزل رجال و حکام توانمند عصر شاه‌عباس از رأس ایالات بود، با اعمال خشونت و کشتار دودمان شاهی به طرز خشونت‌آمیزی به نابودی بسیاری از این رجال حکومتی پرداخت. این قتل‌ها موجب تشویش و نگرانی برخی از حکام ایالات یا اُمرای نظامی شد و همواره از عفریت مرگ که بر سر آنها سایه افکنده بود، در وحشت و هراس بودند. گویا چنین حاکمانی فقط دو راه برای نجات خود می‌دیدند: یا اینکه با پرداخت رشوه برای خود در دربار شفیع‌های متنفذی دست و پا کنند و یا اینکه شاه را تهدید کنند و بگویند که سرزمین تحت حکومت خود را به عثمانی‌ها یا پادشاه مغول هند خواهند سپرد (لوفت،۱۲:۱۳۸۰). علیمردان‌خان، حاکم قندهار از جمله حاکمانی بود که راه دوم را برگزید و با شورش علیه شاه‌صفی و تسلیم ایالت قندهار به گورکانیان، توانست جان خود را ازدست شاه صفی و حامیانش نجات دهد و با الحاق قندهار فصل جدیدی در روابط و مناسبات ایران و هند ایجاد شد.

تحقیق حاضر برای یافتن پاسخ به این سؤالات که اهمیت ایالت قندهار در دوره‌ی صفوی از چه جنبه‌هایی بود؟ شورش حاکم این ایالت در اثر چه عواملی بود و چه پیامدهایی در مناسبات ایران و هند و تحولات عصر شاه صفی اول به دنبال داشت؟ در صدد است که با هدف تبیین و تحلیل اهمیت ایالت قندهار، تشریح عوامل و انگیزه‌ها و اهداف شورش حاکم آن ایالت و پیامدهای آن در تحولات دوره‌ی شاه صفی اول به یافته‌هایی دست یابد. از آنجایی که درباره‌ی موضوع مورد تحقیق توجهی اساسی و مستقل صورت نگرفته، این تحقیق را می‌توان پژوهشی مستقل و تحلیلی درباره‌ی این موضوع به شمار آورد.

۲- روش تحقیق

این تحقیق از نوع تحقیق تاریخی و به شیوه‌ی کتابخانه‌ای با استناد به گزارش مورخان رسمی صفوی و تحقیقات متأخرین و مبتنی بر روش تحلیلی- توصیفی سامان یافته است. کوشش محققان در این روش آن است که حقایق گذشته را به شیوه‌ی فیش‌برداری و جمع‌آوری اطلاعات، ارزشیابی و بررسی صحت و سقم این اطلاعات و تجزیه و تحلیل آنها به شیوه‌ای منظم و عینی ارائه نمایند و سپس نتایج سودمندی را در ارتباط با سؤال‌های اصلی تحقیق به دست آورند.

۳- قندهار کلید طلایی دروازه شرق

ایالت قندهار ناحیه‌ای است که در کنار قسمت پائین رود هیرمند واقع بود و به گرمسیر قندهار شهرت داشت. منابع جغرافیایی و تاریخی ایالت قندهار را شامل مناطقی چون فوشنج، شال، مستنک (مستانک یامستان) قلاۀ بنچاره بلوچ (حسینی قمی،۱۳۸:۱۳۵۹) و ناحیه زمین داور (ترکمان، ۷۳۵/۲:۱۳۱۷) دانسته‌اند. در غرب و جنوب غربی، قندهار باسیستان، فراه و اسفزار (سبزوار) هم‌مرز بود (مرعشی صفوی،۱۹:۱۳۶۲). ایالت قندهار که بر سرراههای منتهی به کابل و هرات قرار گرفته بود، بر کل ناحیه غربی افغانستان اشراف داشت و به همین دلیل از موقعیت مهم استراتژیکی برخوردار بود. قندهار به سادگی قابل دفاع بود. زیرا قلعه‌ای بسیار محکم داشت که در صورت استقامت در دفاع، آن منطقه را تقریباً غیرقابل تسخیر می‌ساخت.

محمد طاهر وحید قزوینی دربارۀ قلعه قندهار آورده است:

«... این قلعه گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه وسیع الفضاست، در دامن کوه لکی که از غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرا لاف مساهمت می‌زند واقع شده، و تیغ آن کوه منیع محصور به حصار رفیع عریض که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع

تواند بود ... و در وسط آن حصار وسیع زمین مرتفعی است که قلعه حاکم نشین که موسوم به ارگ است بربالای [آن] واقع شد ...» (وحید قزوینی، ۱۲۸:۱۳۲۹) وی سپس به شرح حصارهای هفتگانه مستحکم قلعه، دروازه ها، برجها و امکانات موجود در هر کدام از قلعه‌ها پرداخته که نشان از اهمیت نظامی و موقعیت دفاعی قندهار درآن دوره بوده است. (وحید قزوینی، ۱۲۹:۱۳۲۹) و قطعاً بدلیل همین موقعیت و اهمیت بوده که گفته‌اند در صورت پایداری در دفاع از آن ایالت، تقریباً تسخیر آن ممکن نبود و علت نامگذاری آن در دوره صفویه به دارالقرار (میرزا سمیعا، ۸۲:۱۳۶۸) به همین مسأله برمی‌گردد.

ایالت قندهار در قرون دهم و یازدهم هجری نه تنها اهمیت نظامی و دفاعی داشته است، بلکه یک مرز مهم بازرگانی و تجاری به شمار می‌رفت. به همین دلیل علاوه بر موقعیت سوق الجهشی دفاعی، از نظر اقتصادی و مالی دارای اهمیت ویژه‌ای بود و در نتیجه این ایالت میان گورکانیان هند، صفویان و حتی ازبکان، به اساس رقابت، مجادله و کشمکش تبدیل شده بود (ریاض الاسلام ،۲۶۵:۱۳۷۳).

کشاورزی و باغداری گسترده در این ایالت بویژه در منطقه آبیاری هیرمند(هلمند) وارغنداب و تولید انواع میوه‌ها و محصولات کشاورزی و دامی از یک سو و عبور کاروان های تجاری و بازرگانی هندی،یهودی و عرب در راههای منتهی به قندهار که حامل کالاهای ذیقیمتی نظیر عاج، جواهرآلات، قالی، قاطر، ادویه، شکر و... بود، از سوی دیگر، نه تنها قندهار را به یک منطقه مهم تجارت زمینی میان دو دولت ایران و مغولان هند تبدیل کرده بود، بلکه وظیفه حاکم این ایالت را سنگین می‌نمود. زیرا تردد و رفت وشد کاروان های بزرگ تجاری وبازرگانی نیاز به تامین امنیت جانی و مالی وحراست از مسافران و کالاهای آن کاروانیان داشت تا از تعرض و تعدی غارتگران در امان باشند.

تجار انگلیسی که در سال ۱۶۱۵م از قندهار گذشته‌اند در توصیف قندهار اظهار می‌دارند که:

« شهر قندهار به دلیل آمد ورفت زیاد کاروان ها وسیع‌تر شده و حومه آن بزرگتر از خود شهر گردیده است. همه کاروان‌هایی که در بین ایران و هند در رفت وآمد هستند مجبورند در این شهر اقامت گزینند. آنها در اینجا برای سفر به هند شترکرایه می‌کنند و بالعکس بازگشت به ایران هم اینکار را انجام می‌دهند .... تجارت اینجا محلی نیست، بلکه گاه اتفاق می‌افتد که بازرگانان هند، ایران و ترکیه که خواهان سود بیشتر از ۲۰درصد هستند در اینجا با یکدیگر ملاقات می‌کنند(purches, 1905:/4273؛ تاریخ ایران کمبریج، ۲۶۵:۱۳۸۰).

براساس این توصیف، ایالت قندهار با توجه به موقعیت استراتژیکی خود، یک معبر ترانزیتی میان صفویان وگورکانیان و دولت های اروپایی به شمار می‌رفت. تولیدات دو کشور ایران و هند به غرب و شرق ارسال می‌شد و هر کدام از این دولت‌ها که می‌توانستند بر این ایالت سیطره پیدا کنند، از عبور و توقف کاروانهای تجاری در این شهر سود و منفعت سرشاری عایدشان می‌شد. چنانکه صفویان در ایام سلطه خود برقندهار، بواسطه حاکمان خود در این ایالت، برعبورومرور کاروان‌های تجاری، عوارض گمرکی وضع می‌نمودند. گاهی دریافت اینگونه عوارض گمرکی از سوی حاکمان و انباشت ثروت از این طریق برای آنان دردسرهایی را بوجود می‌آورد. چنانکه حاکم قندهار در دوره زمامداری شاه‌صفی اول، از سوی «ساروتقی» وزیر شاه‌صفی مورد حسادت و سوءظن قرار گرفت.

به هرحال مسأله قندهار در سیاست و روابط پادشاهان ایران و هند در دوره صفویه از جایگاه ممتازی برخورداربود. به دلیل چنین اهمیت و جایگاهی بود که شاه عباس اول صفوی پس از فتح قندهار برای حفظ و نگهداری آن «کلید طلایی» مزین به نام قندهار را به نشانه اعلام مراتب دوستی، برای پادشاه گورکانی ارسال و با چنین شاهکار دیپلماسی در مکتوبه‌ای محبت آمیز برای تداوم صلح و سلطه ایران بر قندهار، این فتح را «تقدیر آسمانی» تلقی کرده است (باستانی پاریزی،۳۲۲:۱۳۸۶). و همچنین با آگاهی از اهمیت این واقعه مهم وترس از تصرف آن توسط هندیان بود که حکومت ایالت آن سرحد را به گنجعلی خان زیک عنایت فرمودند (حسینی استرآبادی،۲۱۹:۱۳۶۶).

هر چند این بخشش شاه عباسی قندهار به گنجعلی‌خان، حکایت از توجه خاص و توسعه قلمرو و گسترش قدرت و موقعیت برای گنجعلی‌خان دارد، اما حفظ آن بسیارگران بود. زیرا هند بعد از این ایام در یک اتحادیه بزرگ، ترک، هند و ازبک جان تازه‌ای گرفته بود.

با مرگ شاه عباس، در دوره جانشینانش، پادشاه گورکانی هند (شاه جهان) که سیاستش تصرف قندهار بود، توانست از طریق اتحاد مثلث ازبک، هندیان و عثمانی در دوره زمامداری شاه

صفی اول با تحریک حاکم قندهار علیمردان خان زیک جانشین وفرزند گنجعلی خان که پس از پدرش، فرمان حکومت قندهار را از شاه عباس دریافت نموده بود، قندهار را از ایران جدا نماید وضعف و بی‌تدبیری شاه‌صفی در واکنش به این واقعه باعث شد که جدایی این ایالت، سنگ بنا والفبای استقلال افغانستان در آینده شود.

٤- حاکم قندهار قبل از شورش

در بررسی چگونگی وقوع شورش ایالت قندهار در عصرشاه‌صفی اول و آگاهی یافتن از ماهیت، خاستگاه و علل شورش، توجه به عملکرد طراح شورش یعنی علیمردان‌خان زیک در روزهای پیش از شورش او، به تبیین بهتر موضوع کمک می‌نماید. طراح شورش قندهار در دوره زمامداری شاه‌صفی اول، علیمردان‌خان زیک فرزند گنجعلی‌خان زیک از امرای زیک و از سرداران مشهورشاه عباس اول بود. گنجعلی‌خان از افراد یکی از طوایف ایران، یعنی طایفه زیک بود. این طایفه را «یوستی» یکی از هفت دودمان قدیم زمان اشکانی و ساسانی دانسته‌اند و اخیراً آنان را یکی از طوایف کرد دانسته‌اند (باستانی پاریزی،۶۵:۱۳۴۳). گنجعلی‌خان درزمان شاه عباس‌اول در جُرگه خُدام مخصوص و معتبر درگاه(وزیری، ۲۷۷:۱۳۸۵) بود و از کمال کاردانی به هر خدمتی که منصوب می‌شد از خود حسن کفایت نشان می‌داد. گنجعلی‌خان زیک از ۱۰۰۵هـ .ق تا ۱۰۳۴ هـ .ق حاکم کرمان بود و بعد از حکومت کرمان، همانند الله‌وردیخان قدم به قدم شاه‌عباس و یار و یاور او بود و در اکثر لشکرکشی‌های اوحضور داشت (حسینی استرآبادی ، ۱۶۹:۱۳۶۶). گنجعلی‌خان علاوه بر حکومت کرمان، به علت اهمیت موقعیت ایالت قندهار، تا پایان عمرش حاکم قندهار نیز بود و از سوی شاه عباس مامور شده بود که در آنجا مقیم باشد.

با فوت گنجعلی‌خان زیک، شاه عباس جهت ترغیب و تشویق بازماندگان و همفکران گنجعلی خان، فرزند او یعنی علیمردان را در سال ۱۰۳۵ هـ .ق به حکومت دارالقرار قندهار منصوب کرد و به «بابای ثانی» لقب یافت. (واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۳۶۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۸ :۳۲۶).

در این روزهایی که علیمردان خان مستقلا به حکومت قندهار دست یافته بود، ایامی بود که شاه‌عباس دیگر آن شاه‌عباس دوران اوج اقتدار نبود و افزون بر آن بسیاری از سرداران نظامی لایق و همفکران شایسته‌ای نظیر گنجعلی‌خان و الله‌وردیخان را از دست داده بود و شاید به همین دلیل بود که برخی همچون شیرخان افغان[۱] حاکم فوشنج از توابع قندهار و علیمردان‌خان زیک بواسطه اعتماد و عنایات شاه، از روی غرور و خودرایی درصدد رقابت و قدرت‌طلبی برآمدند.

علیمردان‌خان حاکم و بیگلربیگی قندهار در راستای حفظ امنیت و برقراری آرامش در ایالت تحت حاکمیت خود و حراست و حفاظت از کاروان‌های تجاری، با هر گونه تعدّی و تعرض مقابله می‌نمود تا بتواند هم از حاصل تردد و عبور و توقف کاروانیان سود سرشاری کسب نماید و هم خیال شاه‌عباس را از ناحیه قندهار راحت نگاه دارد.

اما گزارش مورخین آن دوره نشان از آن دارد که شیرخان افغان از وقتی که در فوشنج به حکومت رسید، درجهت دستیابی به قدرت بیشتر، به تعرض، تعدی و باج‌ستانی از قافله های تجاری هندوستان که در ایالت قندهار در تردد بودند، پرداخت و کاروانیان از ترس «ظلم و تعدی و خوف تطاول و دست‌اندازی» (ترکمان،۱۳۷۷: ۷۵) وی از کار بیکار شدند. این کاروانیان برای رفع ظلم و تعدی به ناچار از بیگلربیگی قندهار (علیمردان خان) کمک خواستند.

علیمردان‌خان درصدد برآمد تا به شیوه مسالمت‌جویانه، شیرخان‌افغان را از تعرض، غارت و دست‌درازی‌های مکرر در قندهار و نواحی اطراف باز دارد. اما این تلاش ها موثر واقع نشد. علاوه برآن، والیان نواحی دیگر در حدود هندوستان نیز عرایض و شکایت‌نامه‌هایی مبنی بر غارتگری‌ها و طغیان شیرخان افغان، به حکوت قندهار ارسال نمودند و خواستار رسیدگی شدند (واله قزوینی، ۱۳۸۰ : ۹۰). بدین ترتیب میان شیرخان‌افغان حاکم پوشنج که می‌بایستی تابع بیگلربیگی قندهار باشد و علیمردان‌خان حاکم قندهار، خصومت و نزاع درگرفت. چنانکه هر کدام با حضور در دربار شاه عباس علیه دیگری طرح دعوی نمودند. ازجمله درسال ۱۰۳۸ هـق، شیرخان‌افغان در روزهای آخر حیات شاه‌عباس بدون اذن بیگلربیگی قندهار، به دربار شاه‌عباس رسید و از حاکم و بیگلربیگی قندهار شکایت نمود.

۱- شیرخان فرزند حسن خان بن عبدالقادر افغان از طایفه «ترینی» بود. پدرش در دوره شاه عباس اول صفوی در جُرگه ملازمان شاه عباس قرار گرفت. با در گذشت پدرش، شیرخان به دربار شاه عباس آمد و الکای فوشنج که جایگاه طایفه اش بود به وی داده شد و استقلال یافت.

شاه‌عباس در این ملاقات او را نصیحت به فرمانبری از حاکم قندهار و با اهداء خلعت و هدایا به شیرخان، او را مورد لطف و محبت قرار داد (واله قزوینی، ۱۳۸۰ :۹۰ –۸۹).

از بررسی گزارشات منابع عصر صفوی چنین به نظر می‌رسد تا زمانی که شاه‌عباس زنده بود و علیمردان‌خان نسبت به الطاف وکرم پادشاه صفوی به شیرخان‌افغان آگاه بود، علیرغم بدرفتاری و حرکات ناشایسته شیرخان افغان، تمایل به درگیری مستقیم با وی نداشت. اما با مرگ شاه‌عباس و به سلطنت رسیدن شاه‌صفی اول، بلندپروازی و قدرت‌طلبی بیش از پیش شیرخان افغان، علیمردان‌خان را مصمم به تنبیه و مقابله با سرکشی او نمود. از اینرو علیمردان‌خان با سپاه قزلباش برای گوشمالی دادن و تأدیب شیرخان به فوشنج عزیمت کرد (ترکمان ، ۱۳۷۷ : ۷۵).

روایت واله قزوینی در خلدبرین چنین است:

«چون شیرخان زیاده‌سر بیهوده‌رای به منع امیرالامراء ممنوع نشده، بر ذمت همت وی تنبیه و گوشمالی آن مغرور بدفعال واجب و لازم آمده با لشکری گران و سپاهی بی‌کران به عزیمت تأدیب وی به جانب فوشنج وآن حدود روان گردید و شیرخان نیز از فوشنج که بیشه بغی وطغیان وی بود با جنود افغان طریق استقبال عساکر اقبال» پیمود (واله قزوینی ، ۱۳۸۰ :۹۱).

الف: دفع فتنه شیر خان

علیمردان‌خان‌زیک برای پاسخگویی به شکایت و اعتراضاتی که ازتعدی‌ها و دست‌درازی‌های شیرخان افغان شده بود و از خوف آن که عدم دفع شورش شیرخان افغان، شاه‌صفی پادشاه جوان و بی‌تجربه صفوی را به خشم آورد، با سپاهی از قزلباش برای دفع فتنه و رفع تعرضات و غارتگری‌های شیرخان افغان و عواملش به فوشنج مرکز حکومت شیرخان عزیمت نمود. اسکندربیک منشی ترکمان ضمن پرداختن به بلند پروازهای شیرخان، به عزم و انگیزه علیمردان‌خان در دفع فتنه شیرخان اشاره نموده است: «...[شیرخان] خواست که در آن حدود بلندآوازه گردد، اراده بلندپروازی و دست‌درازی به محالی که قلمرو پادشاه ذی‌جاه و فرمانفرمای ممالک هندوستان است، نمود. علیمردان‌خان از این حال آگاه گشته به او اعلام کرد که فی‌ما بین پادشاه ما و پادشاه والاجاه هندوستان طریقه خصوصیت و دوستی مرعی و مسلوک است ...او را از این جسارت وخودسری منع کرد ممنوع نشد...» (ترکمان، ۱۳۷۷: ۷۵).

از گزارش اسکندربیک منشی ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی چنین برمی‌آید که علیمردان‌خان از دشواری حفظ قندهار و سلطهٔ ایران بر آن حدود در برابر هندیان کاملاً آگاه بود و قدرت‌طلبی شیرخان افغان در این حدود را مایه بر هم زدن تعادل اوضاع و توازن قوا دانسته و درنتیجه این وضعیت را به نفع کشور نمی‌دانست. بدین ترتیب علیمردان‌خان به جنگ با شیرخان افغان رفت. شیرخان در فوشنج توانست به سپاهیان قزلباش حاکم قندهار حمله‌ور شود، اما توفیقی چندان نیافت و درمقابل عملیات نظامی حاکم قندهار با قتل و فرار لشکریان افغانی‌اش به ناحیه مولتان گریخت.

حسینی استرآبادی اگرچه این واقعه رادو سال زودترياد می‌کند، اما حرکت شیرخان افغان را نوعی طغیان وعصیان و نافرمانی نسبت به حاکم قندهار و حکومت مرکزی اصفهان دانسته و می‌گوید :

«در آخر این سال نسبت به حاکم قندهار [۱۰۳۹ هـ .ق] علیمردان خان بیگلربیگی قندهار، شیرخان افغان ولدحسن‌خان‌بن‌عبدالقادرخان که در آن حدود بوده به اعتبار بی‌اندامی و ناسازگاری « میرزا آقا»[۱] نام پسری که خود را پسر سلطان خسروبن شاه‌سلیم بن‌جلال‌الدین محمداکبر می‌خوانده و در قندهار خروج کرده بود، هر دو را گرفته، به پایه اعلی فرستاده و نواب خاقان [او را] در قلعه تبرک [طبرک] جای دادند...» (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۲).

از بررسی گزارشات مورخان صفوی، چنین به نظر می‌رسد که اقدام شیرخان افغان نوعی قدرت‌طلبی و مخالفت با تمرکز سیاسی و سیاست دربار و پایتخت صفوی بود. سیاست شاه‌صفی و واکنش وی و درباریان نسبت به این واقعه و کوشش‌های علیمردان‌خان در سرکوبی این شورش، در این‌گونه منابع مبهم است. تکلیف پایتخت، شاه‌صفی و اطرافیان وی نسبت به قندهار

۱- اسکندربیک ترکمان نام این پسر را «نیدی‌میرزا» دانسته و درباره او گوید: «نیدی‌میرزا پسری بود که خود را به فرزندی سلطان‌خسرو بن شاه‌سلیم بن جلال‌الدین‌محمداکبر پادشاه گورکانی هند موسوم ساخته بود. گویند این پسر را جمعی افغانان، از ترس مجازات سلطان‌خرم عموی او دزدیده و به افغانستان آورده بودند. این پسر به دست شیرخان افتاد و او در ابتدا به علت این که سخن افغانان درباره پسر حقیقت ندارد، نام شهزادگی را از وی سلب کرد و او را شرابدار و چراغچی‌گری خود کرد. اما بعد که فهمید آن پسر از شاهزادگان گورکانی است او را تحت تربیت خود گرفت. وقتی علیمردان‌خان به فوشنج تاخت، افغانان حکایت آن پسر را به او گفتند و او توانست که «نیدی میرزا» را با خود به قندهار ببرد (ترکمان، ۱۳۱۷: ۷۵-۷۴).

در این دوره به خوبی روشن نیست. آیا شاه‌صفی موافق سرکوبی این شورش توسط علیمردان‌خان است؟ آیا شاه صفی نمی‌توانست به حاکم قندهار کمکی بفرستد؟ گزارش متون تاریخی عصر صفوی حاکی از این است که مخالفان علیمردان‌خان در درباره شاه‌صفی جوان، نظیر ساروتقی موافق پیشرفت و قدرت‌گیری وی نبودند و از طرفی هم اقدام شیرخان افغان علیه حاکم قندهار مورد تایید آنها نبود.

حاکم قندهار پس از پیروزی بر شیرخان افغان، به سوی قندهار بازگشت. اما شیرخان چندی بعد با فریفتن عده‌ای افغانان، بار دیگر موجب فتنه و فساد و ناامنی طُرق (ترکمان، ۱۳۷۷: ۷۶) و ترس و وحشت مردم قندهار شد. علیمردان‌خان برای سامان بخشیدن به این وضعیت ناامنی، در رأس یک سپاه ده هزار نفری از قندهار به فوشنج رهسپار گردید و در برخوردی که میان طرفین صورت پذیرفت، شیرخان و سپاهیانش که توانایی با علیمردان‌خان را نداشتند به سوی هزاره‌جات ما بین بلخ و کابل (هدایت، ۱۳۳۹ : ۴۴۴/۸) فرار نمودند.

واکنش شاه‌صفی نسبت به شیرخان به شرحی که در منابع عصرصفوی آمده است، دعوت وی به فرمانبرداری از خود و آمدن به اصفهان بود. اما شیرخان با آگاهی از این‌که حاکم و بیگلربیگی قندهار بدنبال تأدیب و تنبیه اوست. با فرار به هندوستان به حمایت‌خواهی از دولت گورکانیان هند برآمد و تا زمان مرگش در هند در دربار شاه جهان ماند (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳ : ۲۶۶).

اگرچه فتنه شیرخان با سرکوب وی در قندهار برچیده شد، اما در سال ۱۰۴۱هـق گروهی از افغانان و افراد طایفهترینی، همان طایفه‌ای که شیرخان به آن منتسب بود، با هدف تسخیر قلعه قندهار و توسل به «نیدی‌میرزا» همان پسری که ادعای شاهزاده بودن داشت همدست شدند و دست به طغیان زدند. اما محافظان قلعه با دفاع از برج و بارو و قلعه توانستند مهاجمان را پراکنده کنند و نیدی‌میرزا را دستگیر و علیمردان‌خان وی را به درگاه شاه‌صفی فرستاد (قزوینی، ۱۳۶۷ : ۵۱). بدین ترتیب بیگلربیگی قندهار (علیمردان خان) توانست این طغیان را که مایه دردسرهایی برای قندهار و دولت صفویه شده بود، سرکوب نماید.

ب: حاکم قندهار (علیمردان‌خان زیک) درمقام دفاع از قندهار دربرابر هندیان

شاه‌جهان پادشاه گورکانی هند که چندی قبل نتوانسته بود با حمایت شیرخان افغان حاکم فوشنج – که خراجگزار دولت ایران بود- به قصد دستیابی به ایالت قندهار، به هدف خود دست پیدا کند، روش دیگری را برای رسیدن به این هدف برگزید . شاه‌جهان طی فرمانی به امیرکابل (سعیدخان) وی را برای ترغیب و تحریک علیمردان‌خان حاکم قندهار، جهت مذاکره و گفتگو در این زمینه به نزد وی فرستاد و گوشزد نمود که احدی از مقاصد وی در این خصوص آگاه نشود. سفیر شاه‌جهان پس از حضور به قندهار به نحو شایسته‌ای مورد تکریم حاکم قندهار قرارگرفت. سفیر شاه‌جهان با وعده و وعیدهای فراوانی همچون مواجب زیاد و موقعیت اجتماعی مناسب به حاکم قندهار، خواستار تسلیم مسالمت‌آمیز قندهار، به پادشاه گورکانی هند شد. اما حاکم قندهار، این بار نیز همانند قبل که توانسته بود قندهار را از تعرض بیگانگان و شورشیان نگاه دارد، طی نامه‌ای با قاطعیت پیشنهاد پادشاه گورکانی را رد نمود.

شاه جهان قبلاً تصمیم بر بازستاندن قندهار را از ایران گرفته بود و حتی در سال ۱۰۴۶ هـ .ق نیت خود مبنی بر فتح قندهار را به پادشاه عثمانی (سلطان‌مرادچهارم) بیان کرده بود، و پیشنهاد حمله‌ای وسیع در یک اتحاد مثلث (ازبکان، هند و عثمانی) علیه ایران را داده بود. از اینرو متوسل به اقدام نظامی شد. لازم به ذکر است که شاه‌جهان در نامه خود به پادشاه عثمانی ضمن ابزار خصومت و دشمنی با دولت صفوی، صفویان را گروهی را «قزلباش اوباش مذهب» خوانده است. فریدون‌بیک در منشأت‌السلاطین اظهار دشمنی پادشاه گورکانی نسبت به پادشاهان صفوی را چنین گزارش می‌دهد:

«... چون الحال در سرحد دکن و سایر محال ملک هندوستان به هیچ وجه کاری نماند و خاطر بالکل از این طرف‌ها جمع گشته، اراده آن نمود که انشاءاله تعالی بعد از این در مقام دفع و رفع قزلباش اوباش مذهب تراش درآید و ابتدا از تسخیر قندهار، که در سرحد آن دیار واقع شده نماید، و بعد از آن درصدد گرفتن خراسان و مفتوح ساختن آن ولایت شود ...» (فریدون بیک، ۱۸۵۸م : ۶۷/۲).

اگرچه شاه‌جهان تصمیم خود در این نامه را درسال ۱۰۴۶ هـق به هم پیمانان خود عثمانیان و ازبکان اعلام کرده است، اما به اجراء درآوردن و عملیاتی نمودن آن در شوال ۱۰۴۷ هـق، پس

از ناکامی از مذاکره با علیمردان‌خان حاکم قندهار و رد قاطعانه پیشنهاد از سوی حاکم قندهار صورت گرفت.
حاکم قندهار با آگاهی از تصمیم شاه‌جهان مبنی بر حمله به قندهار و تصرف این ایالت و جدایی آن از ایران، به ناچار برای دفاع از ایالت قندهار به تدارک و تجهیز سپاه پرداخت و در قلعه قندهار سنگر مستحکم و استواری ساخت. از بررسی گزارش‌های منابع آن عصر چنین استنباط می‌شود که حاکم قندهار، همانند قبل سعی برآن دارد تا ضمن برقراری امنیت قندهار که از وظایف اصلی وی درآن ایالت به شمار می‌رود، با تدارکات دفاعی خود بهانه‌ای به دست شاه‌صفی ندهد. علیرغم این اقدامات با تصمیماتی که در پایتخت (اصفهان) اتخاذ گردید، اوضاع دگرگون شد و روند معادلات اصفهان و ذهنیت دربار به حاکم قندهار، وضعیت را به سود شاه جهان تغییرداد (purches,1905:4/147).
میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله معروف به ساروتقی که قبلاً از او سخن رفت، پس از قتل طالب‌خان اردوبادی[1] خویشاوند علیمردان‌خان حاکم قندهار، که توانسته بود به وزارت شاه‌صفی برسد، با قصد متمرکز ساختن امور در دست خویش و رقابت با حاکم توانمند و ثروتمند قندهار در تلاش بود که در شرایطی مناسب و با فقدان میرزا طالب‌خان حامی علیمردان‌خان، وی را از گردونه قدرت و حکومت قندهار حذف کند تا شاید ثروت سرشار این حاکم که در سایه حمایت‌های میرزاطالب‌خان بدست آورده بود، مصادره نماید. به همین دلیل ساروتقی اقدام دفاعی علیمردان‌خان در برابر شاه‌جهان جهت حفظ قندهار را در نزد شاه‌صفی نوعی طلب قدرت و استقلال‌خواهی تفسیر کرده و اندیشه شاه‌صفوی را علیه وی مظنون و مسموم ساخت. عدم درایت و بی‌تجربگی شاه‌صفی و اعتماد بیش از حد وی به ساروتقی و رقبای علیمردان‌خان در دربار، سوءظن شاه‌صفی را نسبت به حاکم قندهار افزون ساخت تا جایی که تحت تاثیر دسایس ساروتقی، وی را به دربار فراخواند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۱۱).

۵- شورش حاکم قندهار (علیمردان خان زیک) و جدایی قندهار از ایران

یکی از مهمترین موضوعات در مناسبات دو جانبه ایران و هند در دوره زمامداری شاه‌صفی، فتح ایالت دارالقرار قندهار توسط پادشاه گورکانی (شاه جهان) و الحاق آن به هندوستان بود.
همان طوری که قبلاً گفته شد، شاه‌جهان منتظر زمان و بهانه مناسبی برای فتح قندهار بود. چنانکه قبلاً در سال ۱۰۴۱ هـق در فرصتی مشابه موقعیت پیش آمده، شیرخان افغان حاکم فوشنج را که سال‌ها خراجگزار ایران بود و از اطاعت حاکم و بیگلربیگی قندهار سر برتافته بود و با شورش به هند فرار کرده‌بود، وی را با خوشرویی پذیرفت.
ناگفته نماند که شاه‌جهان برای اقدام عملی خود جهت فتح قندهار و جدایی این ایالت استراتژیک از ایران، زمینه‌های و بسترهای لازم را فراهم نموده بود. چنانکه در طی ارسال نامه و هیأت‌هایی به دربار ازبکان و عثمانی و تاکید بر حفظ روابط دوستی، تفاهماتی با این قدرت‌های تاثیرگذار حاصل نمود (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳ :۸–۱۵۶). اما دربار صفوی غافل از چنین عزم وتصمیمی، با بی‌تدبیری وسوءظن نسبت به علیمردان‌خان، موقعیت و شرایط را به نفع دولت گورکانی فراهم کرد.
سیاست خشونت، قساوت و سنگدلی و بیرحمی‌های شاه‌صفی که از وی اربابی مخوف ساخته بود، سبب گردید که حاکم قندهار به دربار صفوی نرود. گزارش‌های منابع تاریخی و سفرنامه‌های مربوط به آن دوره حاکی از آن است که این پادشاه پس از مدتی کوتاه، چنان به خشونت و قتل وکشتار گرائید که در فاصله‌ای کم، جمع زیادی از شاهزادگان صفوی و دولتمردانی که از طبقات مختلف سیاسی و نظامی بودند و از لحاظ خاستگاه نژادی نیز نسبت ترک، ایرانی یا گرجی داشتند، به طرز شقاوت‌آمیزی کورکرد یا به قتل رساند.کسانی چون زینل‌خان شاملو سپهسالار، عیسی‌خان قورچی‌باشی و سه پسرش، چراغ‌خان قورچی باشی، میرزا طالب‌خان اردوبای وزیر، امامقلی‌خان حاکم فارس و پسرانش (اصفهانی، ۱۳۶۸ :۹۳ ؛ ملاکمال،۱۳۳۴ :۸۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۳ :۵۱۸؛ تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۳؛ ترکمان،۱۳۱۷: ۹–۸۵).

۱- میرزا طالب‌خان اردوبادی پسر حاتم‌بیگ اردوبادی وزیر معروف شاه‌عباس اول بود. میرزا طالب‌خان بعد از بیست سال وزارت پدرش، با مرگ وی به وزارت رسید و پس از فوت شاه‌عباس اول (۱۰۳۸ هـ ق/ ۱۶۲۷ م) وزارت شاه‌صفی را عهده‌دار بود. خواهرعلیمردان‌خان حاکم قندهار، یکی از دختران گنجعلی‌خان زن میرزا طالب‌خان بود. در دوره زمامداری شاه‌صفی، میرزا طالب‌خان مانند بسیاری از وزرای دیگر مورد خشم و غضب قرار گرفت و به وضع فجیعی به قتل رسید، (۱۰۴۲ هـ ق) و خاندانش در اکناف ایران از جمله کرمان نابود شدند.

علیمردان‌خان با آگاهی از خشم شاه‌صفی نسبت به اقوام، رجال و امرای خود و شیوه فجیع کشتن آنها، نمی‌خواست خود را در خطر مهلک قرار دهد. از اینرو در ابتدا درصدد برآمد تا با پیشنهاد خراج سالیانه بیشتر، با شاه‌صفی آشتی نماید و به همین منظور پسر خود را به نشانه اطاعت و انقیاد به دربار شاه‌صفی فرستاد. نویسنده روضةالصفا چنین روایت می‌کند:

«... علیمردان‌خان (حاکم قندهار) که از کشتارهای بی‌امان شاه‌صفی اطلاع داشت و علاوه بر آن هنوز خرده حسابی از جهت مالیات کرمان و قندهار باقی داشت از محاسبه معامله چندساله قندهار، و طمع اعتمادالدوله[ساروتقی] ، اندیشه کرده، از دولت صفویه روی گردانیده، قندهار را به تصرف گماشتگان پادشاه هند داده، خود به هندوستان رفت.» (هدایت، ۱۳۳۹ : ۴۶۱/۸).

شاه‌صفی هم‌چنان برخواسته خود که حضور علیمردان‌خان حاکم قندهار در دربار بود، اصرار می‌ورزید و با همین هدف با ارسال نامه‌ای برای وی، با این بهانه که پادشاه عثمانی تصمیم حمله، به سوی بغداد دارد و حضور بیگلربیگی قندهار در رکاب او لازم است، (ترکمان، ۱۳۱۷ : ۲۱۲) او را به پایتخت فراخواند. بدنبال آن سیاوش قوللرآقاسی را در رأس سپاهی به سوی حاکم قندهار اعزام نمود تا وی را به دربار بیاورد (اولئاریوس، ۱۳۶۳ :۶۶۰ ؛ لوفت، ۱۳۸۰ :۳۶). در این میان تلاش عده‌ای از رجال از جمله قورچی‌باشی و سایر همدستان برای تبرئه عمل حاکم قندهار به جایی نرسید. زیرا ساروتقی وزیر اعظم شکایات دیگری را علیه علیمردان خان به عرض شاه صفی رسانده بود (ترکمان، ۱۳۱۷ : ۲۱۲؛ لوفت، ۱۳۸۰ : ۱۷۴).

علیمردان‌خان حاکم قندهار که می‌دانست با حضور در دربار همانند دیگر حکام نظیر امامقلی‌خان فارس به سرنوشت قتل دچار می‌شود، در طی نامه‌ای به شاه‌صفی دلیل عدم حضور خود را خصومت و کدورت قدیمی خود با ساروتقی مطرح نمود (ترکمان، ۱۳۱۷ : ۲۱۱) و چون اداره امور را در دست ساروتقی می‌دید، از حضور به دربار شاه صفی امتناع ورزید.[۱] بدین ترتیب در طی ارسال نامه‌ای به شاه‌جهان گرویدن خود به گورکانیان راپیشنهاد کرد . از طرفی نیز علیمردان در ایالت قندهار شرایط مساعدی نداشت.

بررسی منابع وگزارش‌های مورخین در این دوره حاکی از آنست که گویا علیمردان‌خان در ایالت قندهار زمینه مناسبی نداشته و در واقع هم از دربار پادشاه صفوی «رانده» و هم در آنجا «مانده» شده بود. یک مورخ انگلیسی وضعیت ایالت قندهار و رفتار مردم آن دیار در این دوره را نسبت به علیمردان‌خان و دولت صفویه را چنین گزارش می‌دهد:

«... رفتار دولت ایران درین وقت (زمان شاه صفی) با مردم قندهار به قدری سخت و غیرعادلانه بوده است که نه فقط تمام سکنه را با خود دشمن ساخت، بلکه به واسطه تحمیلات و عوارض غیرمشروع، علیمردان‌خان حاکم ایرانی آنجا را به وضع خیلی بدی بیرون کردند! مشارالیه حالت و وضعیت خود را غیرقابل تحمل دیده، ناچار، شاه‌جهان را برای تصرف قندهار دعوت نمود» (دولافوز، ۱۳۸۳ :۱۹۵).

علیمردان‌خان در چنین شرایطی، در طی یک نامه ارسالی به شاه‌جهان، وعده داد که قلعه قندهار را به سپاه گورکانی تسلیم خواهد کرد و از شاه‌جهان خواست تا یکی از امرای خود را برای سپردن قندهار به او اعزام دارد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹ : ۲۹؛ ترکمان، ۱۳۱۷ : ۲۱۲؛ elliot، 1877:7/67) علاوه بر آن در طی نامه‌ای دیگر به عوض‌خان حاکم غزنین که به قندهار نزدیکتر بود، از وی یاری طلبید. عوض‌خان که حاکمی باتجربه و خردمند وکاردان بود به محض اطلاع از تقاضای حاکم قندهار، در رأس سپاهی هفتصد نفری بدون مقاومت به قندهار وارد شد و مردم شهر دریافتند که علیمردان‌خان از دولت صفویه رویگردان و قصد پیوستن به پادشاه هندوستان دارد(وحیدقزوینی، ۱۳۲۹ :۲۹؛ ترکمان، ۱۳۱۷ :۲۱۳؛ Elliot, 1877:7/64).

شیخ‌الاسلام قندهار، شیخ محمدامین از اقلیت شیعیان قندهار درصدد برآمد تا باتدبیری، تصمیم علیمردان‌خان حاکم قندهار را تغییر دهد، بنابراین به او یادآوری کرد که وی یادگار گنجعلی‌خان است و نباید به شاه هند بپیوندد. در پایان پیشنهاد کرد که:

«عوض‌خان را با ملازمانش مقتول ساخته، سرهای آن گروه پای از حد خود فرانهاده را به درگاه جهان‌پناه ارسال دارد تا رفع مظنه بدگویان و جابر افکار نابکار گردیده، و به پایمردی این جرأت که در صورت تدبیری است بی‌نظیر، عذر تقصیرات در خدمت اولیاء دولت

۱- میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله معروف به ساروتقی مدت‌ها پیش با علیمردان‌خان‌زیک حاکم ایالت قندهار دشمنی داشت. هنگامی که وی حاکم را به اختلاس مالیاتها و عدم پرداخت مالیات به خزانه شاهی متهم کرد، ظاهراً علیمردان‌خان کوشید با پرداخت سالانه ۱۲۰۰۰ تومان مقام خود را حفظ کند (ترکمان، ۱۳۱۷: ۲۱۱).

قاهره خواسته آید» (شاملو، ۲۴۱:۱۳۷۴). حاکم قندهار پس از دریافت این پیغام با مشورت اطرافیان خود، چنین پیشنهادی را نپذیرفت و بدین ترتیب کوشش‌های متصدی شرعیات قندهار، شیخ محمدامین، به جای نرسید و دروازه‌های شهر به روی نیروهای حاکم غزنین(عوض‌خان) گشوده شد و با شکست لشکریان اعزامی شاه‌صفی به فرماندهی سیاوش‌خان، قندهار و قلعه آن بوسیله هند تسخیر شد (ترکمان، ۲۱۴:۱۳۱۷؛ شاملو، ۱۳۷۴: ۲۴۱؛ 1934:21، rahim).

٦- شورش حاکم قندهار درنگاه مورخان رسمی صفوی

با بررسی گزارش‌ها و نوشته‌های مورخان رسمی عصر صفویه دربارهٔ شورش‌های عصر شاه‌صفی، از جمله شورش علیمردان‌خان‌زیک حاکم ایالت قندهار، چنین به نظر می‌رسد که این‌گونه مورخان بدلیل موضع‌گیری‌های جانبدارانه خود از شاه و درباریان، این قبیل شورش‌ها را «بغی وطغیان»، «زیاده‌سری و نمک‌حرامی» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۵۲–۱۳۸) «بی‌ادبی و بی‌پروایی» و «توهم بیجا» (واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۳۶۰) و رفتاری خودسرانه از روی غرور و خیانت علیه شاه و حکومت مشروع صفویه تلقی کرده‌اند. از طرفی دولت صفویه را دولت مشروع و ماندگار و پادشاهان آن را مرشد کامل دانسته‌اند و بدین ترتیب این موضع‌گیری‌ها، آنان را از پرداختن به زمینه‌ها و علل واقعی شورش حکام ایالات در آن عصر از جمله عصر شاه‌صفی بر حذر داشته است و اقدام شاه، دولتیان و درباریان در سرکوب این شورش‌ها و جنبش‌ها در ایالات و قتل حاکمان آن‌ها را امری پسندیده و در راستای «دفع و رفع ارباب نفاق و شقاق» (ترکمان، ۱۳۱۷ : ۱۴۸) دانسته‌اند.

موضع‌گیری‌های جانبدارانه این‌گونه مورخان از شاه و دولت صفویه در دوره شاه‌صفی تا بدان‌جا پیش رفت که طرح و بررسی سلسله کشتارهای سبعانه‌ای که شاه‌صفی در طول چهارده سال زمامداریش، که حاکی از کنش‌های نابخردانه و عملی غیرانسانی و جنون‌آمیز وی بود، را نوعی «تقدیر آسمانی» و ناشی از «ارادهٔ خداوندی» و یا «الهام غیبی» (ترکمان، ۱۳۱۷: ۸۶؛ اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۷) دانسته‌اند و آن‌ها را در مناسبات خودکامگی و دولت استبدادی امری توجیه‌پذیر تلقی کرده‌اند. به همین دلیل در بیان علل این نوع وقایع و اعمال، تقدیرات آسمانی را مبنای تفسیر تاریخی خود قرار داده‌اند و از گزارش‌هایی درباره پیامدهای آثار آن در جامعه سخنی به میان نیاورده‌اند (بهرام نژاد، ۱۳۹۱: ۲۷). بلکه سعی بر آن داشته‌اند که از اقدامات شاه‌صفی در مقابل شورش ایالات از جمله شورش حاکم ایالت قندهار، گزارش شاه‌پسندانه‌ای ارائه نمایند. از اینرو شورش‌گران را «ارباب فساد» و «خاشاک و خار» (تفرشی، ۱۳۸۸ :۶۵) دانسته که باعث برهم زدن اوضاع و «سبب تفرقه ابناء زمان» (همان) شده‌اند. از آنجایی که ذکر مفاهیم و عباراتی از نوشته‌های مورخین رسمی درباره علل شورش حاکم قندهار (علیمردان‌خان‌زیک) در دوره شاه‌صفی، بیان دیدگاه این‌گونه مورخان نسبت به ماهیت شورش، علل و زمینه‌های آن است، برای مقایسه با دیگر نوشته‌ها و بویژه گزارشهای سفرنامه‌نویسان اروپایی و تحلیل آنها، به شرح و تبیین برخی از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم.

اسکندربیگ‌منشی ترکمان، منشی شاه‌عباس اول و از خاصان درگاه وی، در ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، رویگردانی و شورش علیمردان‌خان علیه شاه‌صفی را مانند شورش‌های دیگر دوره صفویه مردود شمرده است و علت وقوع آن را خیال و تصور و شآمت توهم بیجا (ترکمان ۱۳۱۷: ۲۹۳) دانسته که حاکم قندهار «از آستان ولایت نشان» (همان) سر برتافته و علیه شاه‌صفی به شورش اقدام نمود.

مؤلف عباسنامه محمدطاهر وحید قزوینی با تملق و چاپلوسی و اغراق‌گویی، حاکم قندهار را مورد عناد و سرزنش قرار داده و از او به عنوان خائن نام برده است. روایت عباسنامه چنین است:

«علیمردان‌خان خذلان توأمان، ولد مرحوم گنجعلی‌خان که از پرورش‌یافتگان نواب فردوس‌مکان [یعنی شاه عباس اول] بوده و از نازل پایه سیایسی [یعنی تیمارداری اسب] و چوپانی، به اعلی مدارج ایالت و حکمرانی ارتقاء یافته .... به محض هراس بی‌اصل سست اساس که عالم خیال تصور نموده، روی اخلاص از این استان ملائک آشیان تافته، درظلمت‌آباد روسیاهی گرفتارگردیده و نوشتجات به نزد والی هندوستان فرستاد ....» (وحید قزوینی، ۱۳۲۹ :۲۹).

ولی‌قلی شاملو نیز در قصص الخاقانی بدون توجه به ستمگری‌ها و کشتارهای وحشیانه شاه‌صفی نسبت به اقوام، رجال و حکام خود که در تاریخ و گزارش سفرنامه‌نویسان آن دوره شهرت دارد، در عباراتی تملق‌آمیز، شاه‌صفی را به شجاعت و پاکی می‌ستاید و او را اهل جود و فتوت و خطابخش (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۶۳) معرفی

می‌کند. این مورخ جانبدار شورش حاکم قندهار علیه شاه صفی و دیگر جنبش‌های این دست را «اجامره و اوباش»(شاملو، ۲۱۰:۱۳۷۴) نامیده است. در جایی دیگر با کمی مسامحه تحریک و اغوا مشاوران علیمردان‌خان را عامل شورش وی در ایالت قندهار دانسته است تا شاید بتواند از فضای حاکم بر دربار و تضاد قدرت میان نخبگان و سیاست شاه‌صفی نسبت به حکام ایالات سخنی نراند.

محمدیوسف‌واله قزوینی نیز به همین منوال، از شورش حاکم ایالت قندهار (علیمردان) یاد می‌کند. این مورخ که برادر محمدطاهر قزوینی بوده و مانند او در دربار صفویه عنوان کتابت و وزارت داشته است، شورش حاکم قندهار را در اثر یک «توهم بی‌جا» دانسته و در گزارش خود چنین آورده است:

«علیمردان‌خان‌زیک ولد گنجعلی‌خان که در بهار سلطنت خاقان رضوان‌مکان از امرای عالیمقدار و بیگلربیگی و امیرالامرای دارالقرار قندهار و ملقب به بابای ثانی بود... و با آنکه از راه اخلاص و دولتخواهی به جای پدر فرمانفرمای آن کشور، و دولت آن ولایت، مالک گنجهای سیم و زر شده بود. چنانچه گذشت به شآمت توهم بیجا، از آستان ولایت‌شان روی گردان گشت.» (واله قزوینی،۳۶۰:۱۳۸۰).

۷- زمینه‌های شورش

بر خلاف گزارش‌های رسمی منابع عصر صفوی درباره شورش حاکم ایالت قندهار، که شورش حاکم این ایالت علیه شاه‌صفی را تنها در اثر توهم بیجا دانسته و اکثر منابع صفویه به آن اشاره دارند، باید گفت که وقوع شورش حاکم ایالت قندهار علیه شاه‌صفی و پناهنده شدن وی به دربار پادشاه گورکانی هند، زمینه‌ها وعوامل مختلفی داشت که این عوامل از یک سو ریشه در تضاد قدرت و رقابت موجود میان نخبگان دربار شاه‌صفی داشت که نتیجه آن برکناری حکام ایالات منصوب شده در دوره شاه عباس اول بود. از سوی دیگر ریشه در برخی از رفتارها و اقدامات حاکم ایالت قندهار (علیمردان‌خان‌زیک) مانند غرور، قدرت‌طلبی و مال‌پرستی وی داشت که موجب سوءظن و بدبینی شاه‌صفی و اطرافیانش به او گردید و بی‌اعتمادی متقابل حاکم ایالت قندهار نسبت به دربار صفوی و شاه باعث شد که جان و ثروت خود را در خطر ببینند. بر اساس گزارشات مندرج در منابع رسمی عصر صفویه و نوشته‌های محققان متأخر به تحلیل برخی از این علل و زمینه‌ها می‌پردازیم.

الف- سیاست خشونت و کشتارهای شاه صفی

شاه‌صفی در دوران زمامداری خود، علاوه بر قتل و کشتارهای وحشیانه در میان اقوام و خاندان شاهی، به شکل دهشتناکی به قتل و نابودی بسیاری از مقامات دولتی، نظامی و حکام ایالات پرداخت. به گونه‌ای که نویسندگان اروپایی همچون اولئاریوس و تاورنیه چهره‌ای مخوف و خونریز از او ترسیم کرده‌اند.

این کشتارهای بی‌امان، ناآرامی و نگرانی بسیاری از حاکمان ایالات و فرماندهان نظامی و مقامات حکومتی را بدنبال داشت. از گزارش اولئاریوس در شرح کشتارهای پی‌درپی بزرگان توسط شاه‌صفی آمده است که بدنبال احضار خان‌ها و حاکمان ایالات به دربار، این حکام و خان‌ها همگی آمدند به جزء دو نفر یکی حاکم ایالت قندهار (علمیردان‌خان) و دیگری خان گنجه به نام داودخان (اولئاریوس، ۱۳۶۳: ۷۳۴).

از بررسی گزارش این سفرنامه‌نویس در این باره چنین به نظر می‌رسد که علمیردان‌خان حاکم قندهار که ماجرای کشتارها و خونریزی‌های شاه را شنیده بود، از آمدن به دربار خودداری کرده و وقتی شاه برآمدن او اصرار ورزید، بی‌اعتمادی و سوءظن حاکم نسبت به شاه بیشتر شد و از اینرو شورش علیه شاه‌صفی و پناهنده شدن به دربار پادشاه گورکانی را بر رفتن به دربار شاه‌صفی ترجیح داد.

پاول لوفت با نقل گزارش نمایندگی‌های انگلیسی کمپانی هند شرقی در این‌باره می‌نویسد:

«کسانی که در بیم بودند فقط دو راه برای نجات جان خود می‌دیدند، یا اینکه شاه را تهدید کنند و بگویند که سرزمین تحت حکومت خود را به عثمانی یا پادشاه مغول خواهند سپرد، یا اینکه با پرداخت رشوه برای خود در دربار شفیع‌های متنفذ دست و پا کنند.» (لوفت، ۱۲:۱۳۸۰).

در این میان علمیردان‌خان راه اولی را انتخاب و از رفتن به دربار صفوی که مرگ وی را به دنبال داشت، خودداری کرده و با شورش علیه شاه صفی به هند پناهنده شد (نوایی، ۶۳:۱۳۷۷).

ب- رقابت قدرت نیروهای دربار با حاکم ایالت قندهار

رقابت میان نیروهای دربار با حکام ایالات و رجال منصوب شده دوره شاه‌عباس‌اول، باعث نابسامانی اوضاع، برکناری و قتل

بسیاری از نظامیان، دیوانیان و رجال دولتی و شروع جناح‌بندی‌هایی در دولت صفویه گشت.
علمیردان‌خان حاکم ایالت قندهار که در ایام وزارت میرزاطالب‌خان اردوبادی به دلیل قرابت و خویشاوندی که با او داشت، توانسته بود با خیالی راحت، ثروت و مکنت خود را توسعه دهد و در مقام بیگلربیگی و حاکمی ایالت قندهار برقرار بماند. وی در تلاش بود تا با ایجاد امنیت و آرامش در ایالت تحت حکومت خود و سرکوب فتنه‌ها و تحرکات آن حدود، شاه‌صفی را به خشم نیاورد. امّا با قتل میرزاطالب‌خان و به وزارت رسیدن میرزاتقی‌خان اعتمادالدوله(ساروتقی) وضعیت به گونه دیگر شد. ساروتقی وزیر اعظم و جناح مخالف علیمردان‌خان در پی سیاست رقابت با حُکام توانمند بر آن بودند تا با تمرکز اداره امور در دست خود، علیمردان‌خان را از گردونه مقام و قدرت حذف نمایند و با تملک اموال، دارایی و ثروت وی و بخشیدن آن به خزانه شاهی، توجه شاه جوان را به خود بیشتر کنند.
نویسنده روضۀالصفا ضمن شرح ماجرای شورش حاکم قندهار، یکی از عوامل مهم این شورش را کینه‌جویی‌های ساروتقی دانسته و گوید:
«میرزاتقی‌مازندرانی–ساروتقی–که مردی عقده‌دار بود، از عوامل کینه‌جویی در ماجرای علیمردان‌خان بود. او برادر زن طالب‌خان یعنی علیمردان‌خان را نیز در برابر شاه‌صفی منفور ساخت تا شاه صفی او را به پایتخت احضار کرد. علیمردان‌خان که از کشتارهای بی‌امان شاه‌صفی اطلاع داشت و علاوه بر آن هنوز خرده‌حسابی از جهت مالیات کرمان و قندهار باقی داشت، از محاسبه معامله چندین ساله قندهار، و طمع اعتمادالدوله، اندیشه کرده، از دولت صفویه روی گردانیده (۱۰۴۷هـ ق/ ۱۶۳۷م) و قندهار را به تصرف گماشتگان پادشاه هند داده، خود به هندوستان رفت.» (هدایت،۱۳۳۹: ۴۶۱/۸).

ج- اقدامات و رفتارهای غرورآمیز حاکم ایالت قندهار

کوشش‌های حاکم ایالت قندهار در برخورد با شیرخان افغان و سرکوب وی و ساخت استحکاماتی در قلعه قندهار، این واهمه را در ذهن مخالفان وی در دربار ایجاد کرد و در نهایت اندیشه شاه‌صفی نسبت به وی مظنون، مسموم و بدبین گردید و خواستار احضار وی به دربار شد (واله قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۶۴) حاکم قندهار از آمدن به دربار امتناع ورزید و با اصرار شاه‌صفی مبنی بر حضور در دربار، به ناچار به شورش علیه شاه‌صفی دست زد و به شیوه مسالمت‌آمیز قندهار را به هندیان تسلیم کرد و خود به هند گریخت.

د-تحریک و اغوا مشاوران حاکم ایالت قندهار برای اقدام به شورش

از بررسی گزارش‌های منابع تاریخی عصر صفوی چنین برمی‌آید که اطرافیان علمیردان‌خان‌زیک که عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند و می‌دانستند به دلیل انتساب به علمیردان‌خان از سوی مخالفان و رقبای خود در دربار، مصون نخواهند بود، سعی کردند با سخنانی تحریک‌آمیز حاکم قندهار را به شورش علیه شاه‌صفی وادار کنند. چنانچه در پی پیغام نصیحت‌آمیز شیخ‌الاسلام و متصدی شرعیات قندهار(شیخ محمدامین) مبنی بر جلوگیری علیمردان‌خان به شورش و ممانعت از پناهندگی وی به هند، عده‌ای از مشاوران خان قندهار، بویژه مشهدقلی ناظر در مشاوره‌های خود به حاکم قندهار، مانع تاثیر سخنان شیخ قندهار بر علیمردان‌خان شدند تا جایی که علیمردان‌خان را وادار به تصمیم به قتل شیخ محمدامین کردند (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۴۵-۲۴۳).

و- تلاش علیمردان‌خان برای حفظ ثروت بیکران خویش از تصاحب دشمنان

همانطوری که قبلاً گفته شد، علیمردان‌خان در پناه میرزاطالب‌خان و درآمد حاصل از عبور کاروانهای تجاری و بازرگانی به قندهار، ثروت سرشاری را بدست آورده بود. این ثروت بیکران وسوسه رقبا و دشمنان وی در دربار را بدنبال داشت. تاورنیه سیاح فرانسوی در سفرنامه خود که حاوی اطلاعات مفیدی در باب احوال بلاد و شخصیت‌های دوره سفر خود به ایران است گوید:
«علیمردان‌خان پسر آخرین امیر قندهار بود که از او ثروت بی‌پایان به ارث برده بود، وقتی که علیمردان به دربار مغول کبیر رفت همه ظروف او طلا بود. و به قدری صندوق‌های او از طلا انباشته بود که مقرری شاه هند را قبول نمی کرد.» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۷۷).

علیمردان‌خان که دسایس و نقشه‌های مخالفان خود بویژه ساروتقی را درباره ثروت بیکران خود می‌دانست، عزم خود را راسخ نمود در صورتی که شاه‌صفی نیت برکناری وی و یا مصادره اموال او و شامل «گنج های روان سیم و زر بی‌کران و جواهر الوان و سایر اسباب و اجناس گرانبها» (ترکمان، ۱۳۱۷:

۲۱) داشته باشد، دست به طغیان زند و قندهار را به گورکانیان سپارد تا از این راه بتواند ثروت خود را از تصاحب و تملک رقبای خود حفظ نماید.

۸- پیامد

سیاست‌های شاه‌صفی مبنی بر برکناری رجال و حُکام قدرتمند پیشین و تضاد قدرت در دولت صفویه موجب نارضایتی و طغیان برخی از حُکام ایالات از جمله ایالت قندهار شد. در این میان شورش حاکم ایالت قندهار که نتیجه آن جدایی قندهار از ایران و الحاق به دولت گورکانیان هند بود، موجبات نابسامانی اوضاع در مرزهای شرقی و غربی کشور را فراهم کرد. شاه‌صفی بدلیل درگیری در مرزهای غربی با عثمانی، در شرایطی نبود که به دفع شورش حاکم ایالت قندهار بپردازد و مانع تصرف قندهار از دست گورکانیان شود. به همین دلیل گورکانیان به زودی مناطقی چون بُست و زمین داور در آن حدود را به تصرف خود درآوردند و در غرب کشور نیز عثمانیان چندی بعد، بغداد را ضمیمه خاک خود کردند.

اگرچه حاکم شورشی قندهار در ازای تسلیم مسالمت‌آمیز قندهار به گورکانیان و برآورده ساختن آرزوی دیرینه گورکانیان هند مبنی بر تصرف قندهار، مورد تکریم واقع شد و صله و پاداش مناسب دریافت نمود (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۱۶۴). اما مناسبات دو کشور ایران و هند در این دوره به تیرگی گرائید و شاه صفی در انتظار فرصتی مناسب بود تا این شکست را جبران نماید و همین انتظار و آرزو مناسبات دو کشور را در دوره شاه‌عباس دوم، جانشین شاه‌صفی به یک تقابل نظامی کشانید که شاه‌عباس دوم با فتح قندهار از تصرف گورکانیان «از دل زدود، زنگ الم، فتح قندهار».

جدایی قندهار از ایران و الحاق آن به دولت گورکانیان از یک سو دولت صفوی را از عایدات مهم آن ایالت محروم کرد که برای وضعیت اقتصادی ایران در آن دوره نتایج نامطلوبی را بدنبال داشت و از طرفی دیگر نقطه آغاز استقلال افغانستان و جدایی این منطقه از ایران شد که نتیجه بی‌تدبیری شاه‌صفی بود.

۹- نتیجه گیری

شورش حاکم ایالت قندهار (علیمردان‌خان) در سال ۱۰۴۷ هـ ق ثمره اختلافات داخلی رقبای قدرت در دربار شاه‌صفی اول بود. شاه‌صفی در پی سیاست براندازی رجال و حاکمان قبلی و سپردن قدرت به جناح حامی و طرفدار خود، به تشدید این اختلاف و رقابت دامن زد. در این میان تحریکات و سعایت‌های جناح حامی شاه‌صفی و در رأس آنها میرزا تقی‌اعتمادالدوله (ساروتقی) و مسموم ساختن اندیشه شاه نسبت به برخی از حکام و مأمورین دولتی، موجب ناخرسندی بسیاری از رجال دولتی و حُکام ایالات شد و شورش‌هایی در ایالات را ایجاد نمود. شورش علیمردان‌خان حاکم ایالت قندهار، یکی از مهمترین این شورش‌ها علیه شاه‌صفی بود که حاکم ایالت قندهار پس از ناامیدی از مذاکرات با دربار و رفع سوءظن‌های شاه صفی، برای رهای جستن از مرگ و حفظ ثروت بیکران خود و کسب موقعیت و قدرت در پی حمایت دولت گورکانیان، قندهار را به تصرف گماشتگان پادشاه هند داده و خود به هندوستان رفت.

وقوع این شورش موجب نابسامانی هایی در مرزهای شرقی شد و علاوه بر قندهار، برخی دیگر از نواحی آن حدود نظیر بُست و زمین داور از ایران جدا گردید. همزمان در جبهه غربی مرزهای ایران، عثمانیان بواسطه دل مشغولی‌های شاه‌صفی در شرق، توانستند بغداد را به تصرف خود در بیاورند و بدین‌ترتیب ایران در دوره شاه‌صفی، با از دست دادن این دو ایالت ضعف نظامی خود را آشکار و ضربه مهلکی به دولت صفویه وارد نمود.

کتابنامه

اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی (۱۳۶۸). خلاصة السیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران.
اولئاریوس، آدام (۱۳۶۳). سفرنامه، مترجم: احمد بهپور، ابتکارنو، تهران.
باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۸۶). گنجعلی خان، نشر علم، تهران.
تاریخ ایران کمبریج (دوره صفویان) (۱۳۸۰). مترجم: یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران.
تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳). سفرنامه تاورنیه، مترجم: ابوتراب نوری، سنایی، تهران.
ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۷۷). تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش: محمداسماعیل رضوانی، ۳جلد، دنیای کتاب، تهران.
ترکمان، اسکندر بیگ؛ واله قزوینی، محمد یوسف (۱۳۱۷). ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح: سهیلی خوانساری، ۳ جلد، کتابفروشی اسلامیه، تهران.
تفرشی، ابوالمفاخربن فضل اله سوانح نگار؛ تفرشی، میرمحمد حسین (۱۳۸۸). تاریخ شاه صفی به انضمام: مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)، به کوشش: محسن بهرام نژاد، میراث مکتوب، تهران.
حسینی استرآبادی، حسن‌بن‌مرتضی (۱۳۶۶). تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام: احسان اشراقی، انتشارات علمی، تهران.
حسینی قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹). خلاصة التواریخ، تصحیح: احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
دولافوز، ث. ف، ام.ای. اکسفورد (۱۳۸۳). تاریخ هند، مترجم: محمدتقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران.
ریاض الاسلام (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)، مترجم: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، امیرکبیر، تهران.
شاملو، ولی‌قلی‌بن‌داودقلی (۱۳۷۴). قصص الخاقانی، تصحیح: سید حسن سادات ناصری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
فریدون بیک، احمدپاشا (۱۸۵۸ م/۱۲۷۴هـ ق) منشأت السلاطین، جلد۲، بی نا، استانبول.
فلسفی، نصراله (۱۳۷۱). زندگانی شاه عباس اول، جلد۲، انتشارات علمی، تهران.
فلسفی، نصراله (۱۳۴۲). چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷). فواید الصفویه، تصحیح و حواشی: مریم میر احمدی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
لوفت، پاول (۱۳۸۰). ایران در عهد شاه عباس دوم، مترجم: کیکاوس جهانداری، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
مرعشی صفوی، میرزامحمدخلیل (۱۳۶۲). مجمع التواریخ، تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، سنایی، تهران.
ملاکمال (۱۳۳۴). تاریخ صفویان (خلاصة التوریخ – تاریخ ملاکمال)، به کوشش: ابراهیم دهگان، فروردین، اراک.
میرزاسمیعا (۱۳۶۸). تذکرة الملوک یا سازمان اداری حکومت صفوی، مترجم: مسعود رجب نیا، امیرکبیر، تهران.
نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۷). روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، سمت، تهران.
نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸). شاه عباس (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی)، زرین، تهران.
واله قزوینی، محمد یوسف (۱۳۸۰). خلدبرین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)، تصحیح: محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹) عباسنامه، به کوشش: ابراهیم دهگان، دهگان، تهران.
وزیری، احمدعلی‌خان (۱۳۸۵). تاریخ کرمان، تصحیح و تحشیه: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، بی‌جا.
هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۳۹). روضة الصفا، جلد۸، کتابفروشی خیام، تهران.
باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۴۳).«گنجعلی‌خان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، (شماره ۱۰) ، صص ۶۸-۶۵.
بهرام نژاد، محسن (۱۳۹۱). «تحلیلی بریک فرمان در دوران حکومت شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ هـ ق)»، گنجینه اسناد، (سال ۲۲)، صص۴۱-۲۳.

Elliot, H. M. (1877) The History of india, as told by its own Historians. The Muhammadn period. Edit. And Continued by John Dowson. Vol.7. London.
Purchas, Samuel . (1905-7) Purchass his Pilgrimes, Vol.4. Glasgow.
Rahim, Abdur. (1934) Mughal Relations with Persia. Islamic Culture 8.